

گفتار در صرف و نحو فارسی

در سال ۱۳۲۱ شمسی هجری مطابق ۱۳۶۱ قمری این بنده جلال‌الدین همایی با دو تن از بهترین دوستانم آقای احمد بهمنیار و آقای دکتر غلامعلی رعدی استادان محترم دانشگاه بافتخار عضویت پیوسته فرهنگستان ایران سرافراز شدیم. در انتخاب ما تمام تشریفاتی که در آیین نامه فرهنگستان پیش بینی شده بود بعمل آمد. از جمله یادآور شدند که مطابق آنچه در فرهنگستانهای دنیا معمول است هر يك از ما سه نفر باید در باره موضوعی علمی یا ادبی خطابه‌ی بعنوان خطابه و رودی در حضور اعضاء محترم فرهنگستان ایراد کنیم.

این است که بنده با نبودن وقت و وسایل کار این افتخار را حاصل کرده‌ام که خطابه خود را در پیشگاه محترم آقایان محترم عرض کنم و این خطابه را بنام گفتار من در فرهنگستان نامیده‌ام. ایراد خطابه علمی و ادبی خاصه از من بنده که بتهی دستی و بی سرمایه‌گی خویش از بن دندان معترفم در حضور برگزیده‌ترین دانشمندان این کشور کار آسانی نیست. تنها چیزی که مرا امیدواری و بارتکاب این امر خطیر جرأت داده اعتماد بکرم ذات و سماحت طبع و علو نظر خداوندان علم و معرفت است و بس که بحکم دوستداری دانش و فرهنگ

گر هنری باشد و هفتاد عیب دوست نبیند بجز آن يك هنر

امید است که بعین عنایت و نظر پاك خطاپوش در گفتار من بنگردند و از سر هر گونه خطا و لغزش که لازمه وجود ناقص بشری است در گذرند.

مقاله خود را در پیشگاه محترم دانش‌پژوهان باندازه‌ی بی قدر و بی ارج میدانم

که عذر خود را، نیز ناموجه می‌شمارم بدین سبب همه امید خود را بکرم عمیم شنوندگان بزرگوار تکیه میدهم و از اعتذار صرف نظر میکنم چه بقول شاعر عرب:

اذا لم یکن للعذر وجه مبین فان اطراح العذر خیر من العذر

با اینهمه اگر از سر بوادر زلات و هفوات نگذرند گناه ایشانراست نه مرا. محمد ابن جابر گفت:

اذا ما امرؤ من ذنبه جاء تائباً اليك ولم تغفر له فلك الذنب

انتخاب موضوع گفتار و فهرست مطالب

این بنده يك چند در انتخاب موضوع گفتار خویش مردّد بودم و عاقبت بران شدم که موضوعی را بر گزینم که هم مختصر باشد و هم مفید. باین جهت صرف و نحو فارسی را اختیار کردم تا در ضمن نموداری از قواعد زبان فارسی را که تا کنون تدوین نشده یا اگر احیاناً اشاره‌ی بدانها شده کاملاً مورد تحقیق و نقد و تنقیح قرار نگرفته و شایسته است که بعد از این سرمشق تألیف و تحقیق واقع شود یاد آور شوم.

فهرست مطالبی که در تحت این موضوع بیان خواهم کرد بدین قرار است :

۱ - زبان فارسی بتدوین قواعد صرف و نحو کامل احتیاج دارد با ذکر علل احتیاج.

۲ - پاره‌ی از علل و اسباب اینکه قواعد فارسی تا عهد اخیر اصلاً تدوین نشده بود.

۳ - چگونگی کتبی که در دستور و قواعد فارسی تألیف شده است با ذکر نخستین مؤلف دستور فارسی و مؤلفان مشهور دیگر.

۴ - تا کنون در نحو فارسی کتابی جامع نوشته نشده و آنچه نوشته‌اند مربوط بصرف و اشتقاق است. و اگر احیاناً بعض قواعد نحو اشاره شده بسیار ناقص و ناچیز است.

۵ - نحو و صرف و دیگر علوم عربی ساخته و پرورده روح ایرانی است.

۶ - اگر نحو بصری مأخوذ از سریانی باشد نحو کوفی بی گفتگو مأخوذ از قواعد زبان فارسی است.

۷ - ریشه قواعد فارسی را در نحو عربی خاصه عقاید کوفین باید جستجو کرد.

۸ - قواعد زبان فارسی را چطور باید تدوین کرد.

۹ - نموداری از قواعد فارسی که این بنده در دست تألیف دارد. در این

موضوع بقدری مطالب گفتنی و نوشتنی داریم که هر قدر بخواهیم دنباله سخن را

کوتاه کنیم و از ذکر نکات و دقایق دامن فراهم چینییم باز ممکن است در اطراف آن کتابی بزرگ نوشت. مقصودم تألیف کتاب صرف و نحو فارسی نیست که خود جدا گانه کاری بس شگرف و مقصودی بسیار بزرگ است و اهمیت آن بر هیچکس پوشیده نمی باشد. فقط میخواهم این نکته را گوشزد کنم که آنچه تا کنون در این باره کار کرده و کتابها که در این مقصود نوشته اند بهیچوجه کافی و بسنده نیست. فارسی احتیاج بصرف و نحو کامل دارد و باید هرچه زودتر و بیشتر در این راه کوشش کرد که برای زبان فارسی دستور و قواعد کامل نوشته شود. در ضمن پاره‌یی از نواقص و معایب کتبی را که تا کنون در این موضوع نوشته‌اند و نیز بعض قواعد را که دستور فارسی نویسی و نمونه قواعدی است که بعد از این باید تدوین کرد گوشزد میکنم. این قواعد را در ظرف چندین سال مطالعه و تدریس و تعلیم خود استنباط و تدوین کرده یا استنباط پیشینیان را مهذب و منقح و مقرون بدلیل ساخته‌ام. من بجهل و قصور خود اعتراف دارم و بهیچوجه نوشته‌ها و استنباطهای خود را مورد یقین قاطع نمی شمارم.

شوندگان محترم باور کنند که من در برابر جاه و مال و مقام کسی سرتعظیم خم نمیکنم اما در پیشگاه علم و دانش و فرهنگ هر کجا باشد خاضع و متواضعم. از اولیاء و مربیان و معلمان خود بی اندازه سپاسگزارم که مرا با این خوی و خصلت بار آورده‌اند.

باری آنقدر کوتاه نظر و خودخواه نیستم که گفته‌ها و نوشته‌های خود را وحی منزل بشمارم، خاصه در این موضوع یعنی بحث در قواعد و ضوابط زبان فارسی که هنوز متولد نشده یا در آغاز ولادت است و هر نکته و دقیقه‌یی از دقایق این زبان لطیف و وسیع در خزانه ذوقی و فیکری از ارباب ذوق و ادب نهفته و تا کنون از عالم غیب خیال بنشأه‌شهود بحث و تحقیق قدم ننهاده است تا بتألیف و تدوین کامل چه رسد. قواعد و نکات صرف و نحو فارسی درست مصداق همان گفتار است که در قابوسنامه از بزرگمهر وزیر انوشیروان نقل میکند همه چیز را همگان دانند و همگان

هنوز از مادرزاده‌اند». ولیکن مشکلات و دشواریهای این کار نباید مانع جد و جهد و سعی و کوشش ما باشد، بلکه باید هر کسی باندازه توانائی خود در این راه مجاهدت کند و اگر مراد نیابد بقدر وسع بکوشد. بقول مولوی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی شاید چشید
بهترین اندرز را در این باره از متنبی بخاطر دارم که گفت:
ولم ارفی عیوب الناس عیباً کنقص القادرین علی التمام

زبان فارسی نحو و صرف کامل دارد و محتاج بتالیف و تدوین است

صرف و نحو و اشتقاق بمعنی حقیقی یعنی تحویل يك اصل باشکال و صیغه‌های مختلف و برگرداندن مشتقات بيك ریشه و طریق صرف افعال برای فهماندن مقاصد و همچنین قواعد جمله‌بندی و خصایص ترکیبات مختلف، در هر زبانی کم و بیش وجود دارد و اینکه احیاناً از بعضی شنیده میشود که فارسی صرف و اشتقاق دارد اما نحو ندارد، پنداری است کاملاً نابجا و نایمورد. زیرا زبان خاصه زبان ادبی مثل فارسی بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله‌سازی و ترکیب کلام از اجزاء کلمه، تصور نمی‌شود. چیزی که هست این قواعد برای اهل زبان فطری و طبیعی است. چه از همان هنگام که زبان مادری را می‌آموزند قواعد و ضوابط را هم طبعاً و فطراً می‌آموزند. از این جهت قواعد صرف و نحو و اشتقاق يك زبان برای اهل آن زبان تازگی ندارد. و چون تازگی ندارد بدان اهمیت نمی‌دهند.

خوی تازه پسند انسان که از امور و اشیاء جدید لذت میبرد این مغالطه را درست میکند که: چون تازگی ندارد پس اهمیت هم ندارد، و چون اهمیت ندارد پس لزوم هم ندارد. اما وقتی که میخواهد زبان دیگری را بیاموزد ناگزیر است که قواعد صرف و نحو و اشتقاق آن زبان را فرا بگیرد.

در این قیاس غلط که بقول علمای منطق از قبیل (وضع ماليس بعلة علة) یا از باب کلیت نداشتن کبرای قیاس و بطوری که گفتیم ساخته طبع لذت پسند بشری است، تا اندازه بی‌حق داشته. چه بسا که يك ملت قرن‌ها درست سخن گفته و درست نوشته

و شعر ساخته و خطابه رانده است بدون اینکه در فکر تطبیق سخنان خود با قواعد صرف و نحو زبان خود افتاده یا اصلاً کتابی در این باره تألیف و تدوین شده باشد. درست مانند شاعری موزون طبع که درست شعر میسازد بدون اینکه فن عروض بداند و بجزر اصلی را از فرعی و سالم را از مزاحف و منکسر تمیز بدهد. یا مثل شخص صحیح و سالم راست اندیشه بی که درست فکر میکند و درست قیاس ترتیب میدهد و نتیجه بگیرد بدون اینکه از اصطلاحات و مواضع فن منطق و اقسام قیاس و شرایط صحت انتاج اشکال اربعه آگاه باشد. و از همین جهت است که در باره فن عروض در جمله فنون ادبی و همچنین فن منطق نسبت بی‌علوم عقلی، و اینکه منطق و عروض اصلاً داخل علم است یا فن، یا بقول خواجه نصیرالدین طوسی و جمع دیگر از حکما، منطق در حقیقت بمنزله ادات است تحصیل دیگر علوم را (۱)، و همچنین در اطراف تعریف نحو و صرف (۲) سخنها گفته و قیل و قالها برخاسته و حواشی و تعلیقات و کتب و رسائلی تألیف شده که شرحش تطویل بلاطائل است.

معروفست که یونانیها اولین بار قسمتی از قواعد زبان خود را در قرن پنجم پیش از میلاد تدوین کردند. و رومیها برای زبان لاتینی در قرن اول پیش از میلاد قواعد صرف و نحو نوشتند (۳). پس می بینید که زبان یونانی با آنهمه وسعت که داشت از کتاب صرف و نحو بی بهره بود. آنهمه خطبا و شعرا و فلاسفه پیش از آنکه قواعد نحو یونانی جمع و تدوین شده باشد آثار بزرگ جاویدان از خود آشکار ساختند. هر

۱ - مقدمه اخلاق ناصری

۲ - در تعریف صرف گویند «الصرف علم باصول تعرف بها احوال اشیاء الکلام من حيث الصحة والاعتلال». و در تعریف نحو گویند «النحو علم باصول تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی المقال». و در تعریف منطق گویند «المنطق آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی الفكر».

۳ - فالیونان لم یبدأوا بضبط قواعد لسانهم الا فی القرن الخامس قبل الميلاد و اول من بدأ بذلك منهم بروتوفوراس المتوفى سنة ۴۱۱ ق م. فتکلم فی المذکر والمؤنث وبعض الاسماء. ثم برودیکوس وقد عاصره وتکلم فی المترادفات ثم جاء ارسطو وغيره واتموا علم النحو الیونانی وله تاریخ يشبه تاریخ النحو العربی. وكذلك فعل الرومان فی نحو اللغة اللاتینیة فانهم لم یدونوا قواعد الا فی القرن الاول قبل الميلاد فی زمن بومیپوس وقد دونه عالم اسمه دیونیسیوس تراکس اقتداء بالیونان. (تاریخ آداب اللغة العربیة ج ۱ ص ۲۲۴).

بیش از تدوین قواعد نحو شعر میساخت. هردوت قبل از اینکه دستور سخن داشته باشد تاریخ و سفرنامه نوشت. طالس ملطی و انا کسیندر قبل از جمع آوری قواعد صرف و نحو یونانی بآن زبان کتابها نوشتند.

سربانیها هم جمع و تدوین قواعد نحو زبان خود را از اواسط قرن پنجم میلادی شروع کردند. و گویند نخستین کس که نحو سریانی را تدوین کرد یعقوب رهاوی اسقف معروف بود متوفی ۴۶۰ میلادی^(۱). برای زبان عربی هم با اینهمه ادبیات وسیع از قرن اول هجری تدوین قواعد نحو شروع شد.

اولین واضع علم نحو عربی باصح واشهر اقوال حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود. و ابوالاسود دؤلی متوفی ۶۷^(۲) که بقول معروف واضع یامدون نحو شمرده میشود از اصحاب خاص و از دوستان صمیم حضرت علی علیه السلام بود و براهنمائی آنحضرت بتدوین فن نحو توفیق یافت.

پس نخستین واضع فن نحو عربی علی بن ابیطالب علیه السلام و اولین مدون آن ابوالاسود دؤلی بودند. و اولین واضع علم صرف یا فن تصریف بقول معروف که

۱ - لان السریان دونوا نحوهم و الفوائیه الکتب فی اواسط القرن الخامس للمیلاد و اول من باشر ذلك منهم الاسقف یعقوب الرهاوی الملقب بمفسر الکتب المتوفی سنة ۴۶۰ م (تاریخ آداب اللغة العربیه ج ۱ ص ۲۲۵)

۲ - ابوالاسود ظالم بن عمرو بن سفیان منسوب به دئل بن بکر بن کنانه بنوشته معجم الادبایه یاقوت و طبقات الادبایه ابن انباری بتقل از یحیی بن معین در طاعون سال شصت و هفت هجری (۶۷) وفات یافت. در کتاب الاعلام تولد او را سال ۱۶ پیش از هجرت مطابق ۶۰۵ میلادی و وفات او را سال ۶۹ هجری موافق ۶۸۸ م ضبط کرده. و جرجی زیدان هم در کتاب اداب اللغة العربیه وفات او را ۶۹ نوشته. ابن خلکان چاپ طهران هم (سنة تسع وستین فی طاعون الجارف) ضبط نموده است.

چون ابن انباری و یاقوت و ابن خلکان هر سه اتفاق دارند بر اینکه ابوالاسود در طاعون جارف وفات یافت و این حادثه بنوشته یاقعی در سال شصت و نه هجری بوده است نه شصت و هفت پس قول ۶۹ را در این باره صحیح تر باید شمرد. یاقعی در وقایع سال ۶۹ هجری مینویسد « فیها کان طاعون الجارف بالبصرة و کان ثلاثة ایام مات فی کل یوم نحو من سبعمین الفاعلی مارواه الدائنی عن ادرك ذلك ».

سیوطی در کتاب بغیة الوعاة و المزهرة تصریح کرده معاذ هراء متوفی ۱۸۷ (۱) است که از ایرانیان مقیم کوفه بود و او را در جزو موالی شمرده‌اند.

درباره واضع و مدون صرف و نحو عربی اختلاف عقاید و روایات بسیار است. بخشی از عقاید مختلف را ابن‌الندیم در کتاب الفهرست و ابن انباری در کتاب نزهة الالباء فی طبقات الادباء نقل کرده‌اند. اما نقل این روایات ما را از اصل مقصود باز میدارد. از این جهت شنوندگان محترم را بشرح اقوال دردرس‌نمی‌دهم و بخواندن حواشی نمی‌پردازم (۲)

۱ - ابو مسلم معاذ هراء از مشاهیر ادبای عربی دان بود و عمر طولانی کرد. ابن انباری در نزهة الالباء مینویسد که در ایام یزید بن عبدالملک یعنی میان سنوات ۱۰۱ - ۱۰۵ متولد شد و در زمان هرون الرشید بسال ۱۸۷ که آغاز دوره نکبت و بدبختی برآمکه است وفات یافت. ابن خلکان مینویسد که در زمان یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵) یا در ایام عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) متولد شد و بقول بعضی در سال ۱۹۰ و بقول صحیح در سنه ۱۸۷ وفات یافت. بهرحال عمر طولانی او مسلم است. گویند که یکی از او پرسید چند سال داری. گفت شصت و سه سال. پس از چندین سال دیگر باز پرسید که چند سال داری. جواب داد شصت و سه سال. گفت شکفتا من بیست و یکسال است که بانو صحبت دارم و هرگاه از سال تو میبرسم میگوئی شصت و سه سال. گفت اگر بیست و یکسال دیگر هم بامن باشی و باز پرسی میگویم شصت و سه سال. سیوطی در کتاب المزهرة (ج ۲ ص ۲۴۸) مینویسد « معاذ بن مسلم هراء وهو نحوی مشهور وهو اول من وضع التصريف ». در تاریخ آداب اللغة العربیه و کتاب الشیعه و فنون الاسلام هم این مطلب نقل شده که او ابن واضع فن تصريف معاذ هراء است.

در تلفظ کلمه هراء که بفتح هاء و تشدید راه خوانده میشود ابن خلکان بالف مقصوره یعنی (هرا) ضبط کرده اما در صحاح جوهری و قاموس و دیگر کتابها بالف مدوده یعنی (هراء) نوشته‌اند. صحاح در ماده (هرا) مینویسد « و انما قیل معاذ الهراء لانه کان بیع الثياب الهرویه » قاموس هم این وجه تشبیه را نوشته. در المزهرة سیوطی هم این معنی از صحاح نقل شده. در ابن خلکان هم بدین معنی ضبط کرده است.

۲ - ابن‌الندیم متوفی ۳۸۵ در کتاب الفهرست مینویسد « زعم اکثر العلماء ان النحو اخذ عن ابی الاسود الدؤلی وان ابوالاسود اخذ ذلك عن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام » میگوید بیشتر علما بر آنند که اولین واضع نحو عربی ابوالاسود دؤلی است و ابوالاسود آنرا از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرا گرفت. و برخی نصر بن عاصم و بعضی عبدالرحمن بن هرهمز را اولین واضع دانند. خود ابن‌الندیم پس از نقل روایات و حکایات بعضی دلائل ثابت میکنند که واضع یا مدون نحو ابوالاسود بوده است نه نصر بن عاصم و عبدالرحمن [بقیه پاورقی در صفحه بعد است]

احتیاج بوضع و تدوین قواعد عربی در آن هنگام محسوس شد که بواسطه رواج و شیوع دین مبین اسلام ملل و اقوام غیر عرب داخل در حوزه عرب شدند و پیوسته بایکدیگر در اختلاط و آمیزش بودند و کم کم زبان عربی یاد می گرفتند و بدین زبان سخن می گفتند و چیز می نوشتند.

ابن هرمز . در وجه تسمیه نحو میگوید که علی علیه السلام قسمتی از اصول نحو را که وضع و تأسیس فرموده بود بابوالاسود داد و ابوالاسود دستوری خواست که بهمان نحو یعنی بهمان طریق اصول و قواعد وضع کند . و از این جهت این علم را نحو گفتند . قال ابوالاسود استاذته ان اصنع نحو ماصنع فسی ذلك نحواً . از قول ابوعبیده نیز نقل میکنند که ابوالاسود اصول نحو را از علی علیه السلام فرا گرفت اما آنرا آشکار نمی ساخت و بکسی یاد نمی داد زیاد ابن ابیه والی عراقین از او خواست که قواعد این علم را وضع کند ابوالاسود از این کار تن زد تا روزی شنید که یکی ابن ابیه را بفلسط بکسر لام رسوله میخواند (ان الله یری من المشرکین ورسوله) . چون ابن غلط بشنید حس دینداری او بچشید و برای حفظ قرآن از اینگونه اغلاط قواعد و اصول نحو را وضع کرد . و نیز روایت میکنند که بعضی گویند یکنفر ایرانی معاهد نام که اسلام اختیار کرده بود بیصره آمد و بر ابوالاسود بگذشت و کلمه بی غلط گفت که موجب خنده حاضران گردید . ابوالاسود گفت ایرانیان داخل اسلام گشته و با ما برادر دینی شده اند لازم است که برای یاد گرفتن زبان عربی قواعد وضع کنیم پس نخستین بار باب فاعل و مفعول را وضع کرد .

ابن خلکان هم نقل میکنند که اولین واضع نحو ابوالاسود دؤلی بود باین طریق که علی علیه السلام راهنمای او گشت . و اولین قاعده که علی علیه السلام وضع فرمود و بابوالاسود داد این است که « الکلام کله ثلاثة اضرب اسم و فعل و حرف » . این ضابطه بدو داد و او را بتکمیل قواعد مأمور ساخت .

ابن خلکان این روایت را که ابوالاسود گفت من همه حدود علم نحو را از علی علیه السلام فرا گرفتم و اینکه آنچه از علی یاد گرفته بود بکسی یاد نمی داد و نیز وجه تسمیه نحو را بهمان طریق که ابن الندیم ذکر کرده است نقل میکنند و میگوید که ابوالاسود معلم فرزندان زیاد بن ابیه والی عراقین بود . و بزباد گفت که در اثر آمیزش عرب با عجم زبان عربی رو به فساد و تغییر گذارده است و از وی دستوری خواست تا برای زبان عربی اصول و قواعد وضع کند زیاد اجازه نداد تا آنکه یک روز مردی نزد زیاد آمد و جمله عربی مفلوط گفت (اصلح الله الامیر توفی ابانا و ترک بنون) زیاد بن ابیه ابوالاسود را خواست و او را بوضع قواعد و اصول مأمور ساخت .

داستان ابوالاسود با زیاد بن ابیه باین شکل که ابن خلکان روایت میکند درست مطابق است با آنچه یاقوت در معجم الادباء از حاصم روایت کرده است . در کتاب نزّهة الالباء فی [بقية باورقی در صفحه بعد است]

روی این اصل کلی که مداخله هر جاهل و بیگانه بی در بگ زبان موجب فساد و تباهی آن زبان خواهد شدیم آن میرفت که زبان عربی در اثر آمیزش و مداخله ملل و اقوام غیر عرب بکلی فاسد و خراب شود. از طرف دیگر هم زبان عربی کم کم زبان عمومی بین الملل میشد و ملل غیر عرب برای یاد گرفتن زبان عربی بدستور و قواعد صرف و نحو و اشتقاق نیازمند بودند.

طبقات الاله‌باء تألیف عبدالرحمن بن محمد انباری متوفی ۵۷۷ هـ که از مراجع عمده ابن خلکان و یاقوت بوده اقوال مختلف دربارهٔ واضح و سبب وضع علم نحو بتفصیل نقل شده است. ابن انباری مینویسد «اول من وضع علم العربیة و اسس قواعد و حد حدوده امیر المؤمنین علی بن ایطالب علیه السلام و اخذ عنه ابوالاسود الدؤلی». از ابو عبیده معمر بن مثنی و دیگر بزرگان ادب هم نقل میکنند که ابوالاسود اولین کس بود که در بصره علم نحو را وضع کرد و آنرا از علی بن ایطالب علیه السلام فرا گرفته بود. نیز میگوید که بعضی عبدالرحمن بن هرمز اعرج و برخی نصر بن عاصم را واضح این فن شمرده‌اند و خود اظهار عقیده میکنند که عبدالرحمن و نصر هر دو از شاگردان ابوالاسود بودند «والصحیح ان من وضع النحو علی بن ایطالب علیه السلام لان الروایات کلها تسند الی ابی الاسود و ابوالاسود یسند الی علی فانه روی عن ابی الاسود انه سئل فقیل له من این لك هذا النحو فقال لقلت حدوده من علی بن ایطالب علیه السلام». در نسخهٔ چاپی نزهة الاله‌باء که مأخذ نگارنده است (لغت) بتقدیم فاه بر قاف و در ابن خلکان چاپ طهران (لغت) بقاف مشدد و نون نوشته و ظاهراً صواب لغت بقاف و نون بضیفة ثلاثی مجرد باشد (بقال لکن الکلام من فلان ای اخذه عنه مشافهة و فهسه).

ابن انباری در سبب وضع و وجه تسمیة نحو میگوید که از ابوالاسود روایت کرده‌اند که گفت روزی بر حضرت علی علیه السلام وارد شدم. در دست او رقعہ بی دیدم و از آن پرسیدم. فرمود زبان عربی برای آمیزش عجمان رو بفساد گذارده است. میخواهم اصولی وضع کنم که بدان رجوع و اعتماد کنند. پس رقعہ را بمن داد. در آن نوشته بود «الکلام کله اسم و فعل و حرف فالاسم ما انبأ عن المسمی و الفعل ما انبأ به و الحرف ما افاد معنی و قال لی انح هذا النحو و اضف الیه ما وقع الیک. و اعلم یا ابوالاسود ان الاسماء ثلاثة ظاهر و مضمرة و اسم لا ظاهر و لا مضمرة و انما یتفاضل الناس یا ابوالاسود فیما لیس بظاهر و لا مضمرة» مقصود از اسمی که نه ظاهر و نه مضمرة باشد اسم مبهم است. ابوالاسود میگوید من براهنایی آن حضرت دست بکار زدم و باب عطف و نعت و باب تعجب و استفهام را وضع کردم و همچنان پیش رفتم تا بیابان و اخواتش رسیدم و کلمة (لکن) را در جزو اخوات آن ضبط نکرده بودم. چون کار خود را بر علی علیه السلام عرضه دادم کلمة (لکن) را افزود. همچنان هر چه وضع و تدوین میکردم بنظر آن حضرت میرساندم تا مقدار کافی فراهم گشت و آن حضرت تحسین فرمود و گفت (ما احسن هذا النحو الذی قد نحووت) و بدین جهت این علم را نحو گفتند [بقیة پاورقی در صفحه بعد است]

پس زبان عربی از یک طرف زبان عمومی می‌شد و از یک طرف در اثر مداخله اقوام غیر عرب رو بخرابی و فساد می‌گذاشت. از این جهت مجبور شدند که اصول و قواعد زبان عربی را وضع و تدوین کنند و کم‌کم علوم عربیت با آن وسعتی که بیشتر اطلاع دارید مدون و مرتب گردید.

پس وجه تسمیه هم از روی عبارت تحسین است و هم از عبارت دستور که فرمود (انح هذا النحو) یعنی بدین نحو و بدین طریق پیش رو تا بمقصود برسی.

بعضی در سبب وضع نحو گویند که علی علیه السلام شنید که یکی بفلط میخواند «لا یا کله الا الخاطئين» پس شنیدن این جمله ناصواب وی را بوضع قواعد نحو برانگیخت و بعضی گفته‌اند که ابوالاسود بامر عمر علم نحو را تدوین کرد.

ابن انباری داستان ابوالاسود و زیاد بن ابیه را دو طور نقل میکند. یکی بروایت عاصم که از این خلکان و معجم الادب نقل شد. و دیگر اینکه زیاد بن ابیه از ابوالاسود خواست که قواعد عربیت را تدوین کند. ابوالاسود بفرمان وی تن در نداد. زیاد حيله‌ی برانگیخت تا آیه قرآن را در حضور ابوالاسود بفلط خواندند. شنیدن آیه مفلوط بر ابوالاسود که مردی دیندار و پاکیزه اعتقاد بود گران آمد و نخست باعراب و حرکت گذاری کلمات قرآن و سپس بتدوین قواعد نحو پرداخت.

بعضی نوشته‌اند که سبب تدوین نحو این شد که دختر ابوالاسود باو گفت «ما احسن السماء» بضم نون و جر سماء. ابوالاسود گفت «نجومها». دختر گفت مقصودم تعجب بود نه استفهام. گفت پس درست آن بود که می‌گفتی «ما احسن السماء» یعنی بفتح نون و نصب سماء. پس از این جهت بتدوین نحو پرداخت و نخستین بار باب تعجب را وضع و تدوین کرد.

در کتاب الشیبه و فنون الاسلام مینویسد این مطلب را که واضح علم نحو علی بن ابیطالب بود و قواعد عربیت را بابوالاسود یاد داد غالب مؤلفان بزرگ نقل و تصریح کرده‌اند از جمله ابن قتیبه در کتاب المعارف و راغب اصفهانی در کتاب المحاضرات و یاقعی در مرآة الجنان و ابن حجر در کتاب الاصابه و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و سیوطی در بغیة الوعاة و الزهر و ابوهلال عسکری در کتاب الاوائل.

از مجموع روایات مطلب مسلمی که بدست می‌آید این است که نخستین واضح فن نحو علی بن ابیطالب علیه السلام بوده باین نحو که پاره‌ی از قواعد را بابوالاسود دؤلی که از اصحاب و دوستان صمیم او بوده تلقین فرموده و کلید کار را بدست او داده و ابوالاسود براهنمای علی علیه السلام دنباله کار را گرفته تا بکشف و تدوین قواعد این علم موفق گشته است. پس اولین مدون نحو عربی ابوالاسود دؤلی است. و چون او نخستین مدون بوده او را اولین واضح هم خوانده‌اند یا قبول و مسلم داشتن این معنی که راهنمای او علی علیه السلام بوده است.

شکل یعنی حرکت ضمه و فتحه و کسره را که در آغاز امر بصورت نقطه بوده هم از

[بقیه پاورقی در صفحه بعد است]

وضع و تدوین قواعد عربی دو منظور بزرگ در برداشت. یکی سهولت تعلیم و تعلم. و دیگر حفظ زبان از تصرف بیگانگان. الحق در هر دو مقصود خاصه قسمت تعلیم و تعلم بهره کاملی نصیب زبان عربی گردید.

اما اینکه در قسمت حفظ و نگاهداری زبان عربی و جلوگیری از نفوذ و تصرف السنه و اقوام دیگر مخصوصاً زبان فارسی ایرانیان، وضع قواعد و اصول عربیت تاجه اندازه تأثیر کرد، و اینکه مداخله ایرانیان در ادبیات عرب بنفع زبان عربی تمام شد یا بر ضرر آن، خود مبحثی است مهم که جداگانه در خور تحقیق و دقت است.

اینجا بر سبیل جمله معترضه همین قدر یاد آور میشوم که وضع اصول و قواعد صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان عربی نه تنها نتوانست از نفوذ و تأثیر زبان و ادبیات فارسی در ادبیات عرب کاملاً جلوگیری کند، بلکه چون همه یا بیشتر این فنون زاده فکر و ساخته و پرورده روح و ذوق ایرانی بود ادبیات عربی کم کم وضع عربیت عرباء و شکل جاهلیت خود را از دست داد و برنگ آمیزی ذوق و سلیقه ایرانی صبغه ادبیات فارسی بخود گرفت. و این تجدد و تازگی که هم مایه لطف و ظرافت و مطبوعیت و دلپذیری و هم موجب وسعت و ثروت و پیرسرمایگی زبان عربی گردید، کاملاً بنفع زبان عربی تمام شد.

اخترهات ابوالاسود شمرده اند که نخستین بار قرآن مجید را برای تشخیص حرکات نقطه گذاری نمود. ظاهراً چند چیز یعنی وضع نحو با تدوین قواعد و ایجاد علامات زبر و زیر و بیش بهم مخلوط شده و هر کس علتی و زمانی برای آنها نقل کرده است. جمع میان اقوال نیز ممکن است چه احتمال میرود که علی علیه السلام نحو را وضع کرده و ابوالاسود یاد داده باشد و چنانکه نوشته اند ابوالاسود از یاد دادن و اظهار این علم خود داری و شاید بغل میکرده (از این جهت او را جزو بغلا شمرده اند) و بامر عمر باز یاد و در زمان آنها دانش خود را اظهار نموده و تدوین و اظهار نحو با ابداع علائم حرکات در یک زمان یاد و وقت اتفاق افتاده است. جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی و آداب اللغة العربیه حدس میزند و در این باره اصراری دارد که نحو عربی و همچنین وضع حرکات بصورت نقطه که در ابتدا معمول بوده اقتباس از سریانی است.

میگوید ابوالاسود از بزرگان تابعین و اصحاب علی بن ابیطالب بود و مقیم بصره شد و ظاهراً لغت سریانی را آموخت یا بر قواعد نحو این زبان اطلاع یافت و در نحو عربی از آن پیروی کرد اما خود ابوالاسود گفت که این علم را از علی بن ابیطالب فرا گرفتیم.

خلاصه سخن اینکه وضع و تدوین قواعد زبان عربی از قرن اول هجری شروع شد. و این خود از برکات دیانت اسلام بود که عرب و ایرانی و سایر ملل مختلف را در زیر رایت دین متحد و مجتمع ساخت و همه را بایکدیگر آمیزش و ارتباط داد. و هم برای نگاهداری و جلوگیری از فساد و هم برای اینکه افراد غیر عرب بآسانی و درستی بتوانند زبان عربی را یاد بگیرند لزوم وضع و تدوین اصول و قواعد زبان عربی کاملاً محسوس گردید. پس بحکم احتیاج و ناچارى دست بکار زدند و قواعد زبان عربی را مرتب و مدوّن ساختند.

تازگی هر چیزی را با اهمیت و لزوم آن نباید اشتباه کرد

اکنون رشته همان سخن را کسبه در آغاز این گفتار زمینه بحث بود دنبال میکنم.

گفتگو بر سر تازگی و اهمیت و لزوم بود. گفتم که ذوق تازه پسند انسان این سه جنبه را باهم آمیخته و قیاس غلطی ساخته است. و اگر چه مطابق ذوق تا اندازه بی حق داشته اما بحکم عقل و تجربه خطا کرده است. چه اولاً باید این جنبه ها را از یکدیگر جدا کرد تا لزوم تدوین قواعد صرف و نحو زبان فارسی که منظور و هدف اصلی ماست هر چند برای خود اهل زبان هم باشد کاملاً واضح و آشکار گردد. و ثانیاً لزوم و اهمیت همه جا وابسته بتازگی نیست چه مقاصد عالیة علمی و اجتماعی را نمی توان در هر مورد و در هر امری با ذوق تجدد خواهی ارتباط داد. و ثالثاً اگر درست دقت کنیم مطالب فطری و دریافتهای غریزی بشر را نیز اگر بصورت اصول و قواعد منظم علمی تدوین کنند برای او تازگی خواهد داشت. زیرا همانطور که جاهل را بجهل بسیط و مرکب قسمت کنند علم نیز بدو قسم بسیط و مرکب منقسم میشود. علم بیک چیز با علم بعلم و بعبارت دیگر علم بسیط با علم مرکب تفاوت دارد. اگر علم بسیط تازگی نداشته باشد قدر مسلم این است که علم مرکب تازگی دارد. بعض حکما که سقراط هم یکی از آنهاست و گروهی از عرفا معتقدند که تمام علوم فطری بشر است اما بدریافتهای و دانسته های فطری خود توجه ندارد.

یعنی علم مرکب ندارد. و همینکه بدانسته های خود متوجه گردید حقایق مرموز که در روح وی موجود است بصورت اکتشاف تازه علمی جلوه گر میشود. ریشه کشف و شهود و انکشاف و اکتشاف که گروهی از حکیمان و عارفان معتقدند همین فرضیه است. ملاحظه کنید همین فن عروض در علوم ادبیه و فن منطق در علوم عقلیه که آنها را در جزو دانسته های فطری و بتعبیر علمای اصول از علوم ارتکازی شمرده اند چون بصورت قواعد و ضابطه های منظم و مرتب تدوین یافته است، وقتی که انسان میخواند و یاد میگیرد از دانستن خود لذت میبرد، با اینکه ممکن است پیش از دانستن عروض و منطق هم درست و موزون شعر بسازد و هم راست و صحیح فکر کند.

این نشاط و تازگی که در اثر فهم مطالب باو دست میدهد، در حقیقت ثمره و نتیجه علم بعلم است که برنی او تازگی دارد هر چند اصل علم فطری و ارتکازی باشد. شاید بگوئید که این لذت و نشاط نتیجه اصطلاحات تازه است که میشوند من هم انکار نمی کنم که سبب بخشی از این لذت شنیدن و یاد گرفتن اصطلاحات و کلمات تازه مخصوص بآن علم است. اما تمام لذت در این جهت نیست. و بر فرض که شنیدن اصطلاح تازه لذت بخش باشد در این باره ناچیز شمرده میشود.

بهر حال خواه تازگی و لذت در اثر اصطلاحات تازه باشد و خواه در نتیجه علم بعلم یعنی علم مرکب، هر چه گوئید مقصود ما را تأیید و اثبات میکند که هر نوع علم و فنی اگر چه در فطرت و نهاد انسان نهفته باشد چون جامعه اصول و ضوابط پوشید، جلوه و رونق تازه خواهد داشت، و فهم آن برای کسی که نشانی از اهل دانش و فرهنگ دارد یعنی از دانستن لذت میبرد و از نادانی آزرده میشود موجب نشاط و شکفتگی خاطر خواهد بود.



تدوین صرف و نحو کامل زبان فارسی امروز هم تازگی دارد و هم اهمیت پاره‌یی از علل و موجبات احتیاج بتدوین صرف و نحو فارسی

موضوع لزوم و اهمیت را از این جهت پیش کشیده‌ام و در این زمینه پافشاری میکنم که میخواهم در باره احتیاج بتدوین صرف و نحو کامل زبان فارسی تنها بمطالب اقلی یعنی خطابیات و امور استحسانی قناعت نکرده بلکه مقصود را از نظر برهان فلسفی نیز مورد بحث قرار داده باشم.

از آنچه گفتم دانسته شد که هر نوع مطالب علمی یا ادبی هر چند داخل در دانسته‌های فطری باشد وقتی که در تحت ضابطه و قاعده در آمد و صورت تألیف و تدوین بخود گرفت تازگی و اهمیت خواهد داشت.

پس در باره تدوین قواعد صرف و نحو فارسی نباید بقیاس غلط خود را فریب داد که چون برای اهل زبان تازگی ندارد اهمیت و لزوم هم ندارد. زیرا تدوین قواعد يك زبان تنها بخاطر اهل زبان نیست. و بعلاوه هر تازگی دلیل اهمیت و هر اهمیتی وابسته بتازگی نیست بلکه نسبت میان اهمیت و لزوم بقول علمای منطق عموم و خصوص من وجه است.

در این فصل میخواهم پاره‌یی از علل و موجبات احتیاج زبان فارسی را بتدوین صرف و نحو کامل بیان و روشنتر عرض کنم که تدوین قواعد زبان فارسی مخصوصاً در این عصر و زمان که در آن زندگانی میکنیم هم کاملاً تازگی دارد و هم در نهایت اهمیت و لزوم است. بلکه از هر کاری تازه‌تر و مهم‌تر و لازم‌تر است.

باز بنحو و صرف عربی مثال میزنم. انتخاب این مثال نه برای این است که امثله و شواهد دیگر نداریم بلکه بدین منظور است که این علوم مانند دیگر فنون ادبیه عرب ساخته و پرورده هوش ایرانی است و از این جهت با موضوع گفتار ما یعنی صرف و نحو فارسی مناسبت و سنخیت دارد، علاوه بر ارتباط حقیقی که از نظر فنی میان آنها موجود است و بزودی بیان خواهیم کرد.

پیش گفتم که نحو عربی برای دو منظور تدوین شد یکی حفظ زبان از تصرف اقوام و ملل غیر عرب و دیگر سهولت تعلیم و تعلم. فرا گرفتن قواعد عربی برای ملل غیر عرب که در حوزه اسلام داخل شده و از نظر دینی و دنیوی بیاد گرفتن عربی محتاج بودند، هم تازگی داشت و هم اهمیت زیرا بدین وسیله هر چه بهتر و زودتر حوائج مذهبی و اجتماعی خود را برآورده میساختند. اما برای خود عرب بر فرض که تازگی نداشت از چند جهت دارای اهمیت بود. اولاً زبان و ادبیات آنها را زبان و ادبیاتی که مایه قومیت و پایه دوام و بقا هر ملتی است از تباهی و فساد که ناشی از دخل و تصرف بیگانگان است حفظ و نگاهداری میکرد. ثانیاً تعلیم و تعلم را آسان میساخت و از این رهگذر هم نو آموزان خود عرب زودتر قرآن و حدیث که پایه و مبنای اصلی مذهب اسلام است و همچنین ادبیات زبان خود را یاد می گرفتند و هم بزرگترین سرمایه نشر زبان و معارف ادبی و ملی آنها در ملل غیر عرب بود. من معتقدم که یکی از علل و اسباب پیشرفت و رواج حیرت انگیز دیانت اسلام در کشورهای غیر عربی زبان و حتی در خود اقلیم عربی نژاد، همین بود که زبان عربی دارای اصول و قواعد مرتب و مدون شد. و بدین واسطه تعلیم و تعلم زبان عربی سهل گردید و مذهب و تمدن اسلام دوش بدوش زبان و ادبیات عرب در ممالک عالم پیش رفت و بسرعتی عجیب همه جهان را فرو گرفت. اینجا باز بطور جمله معترضه عرض میکنم که این خدمت بزرگ را در ردیف دیگر خدمتهای علمی و ادبی و مذهبی هم ایرانیان بزبان عربی و مذهب اسلام کردند و اینکه عنصر ایرانی را رکن عمده و اساس تمدن جهانگیر اسلام شمرده اند (حقیقت هم جز این نیست) برای همین خدمتهاست.

این بود شمه‌یی از نتایج سودمند و گرانبهای تدوین قواعد يك زبان که از برکت هوش و ذوق ایرانیان نصیب ملت تازی گردید.

از روی این مثال قیاس کنید و ملاحظه فرمائید که زبان فارسی تا چه حد احتیاج بتدوین قواعد دارد و متأسفانه تا کنون در اثر غفلت و مسامحه و بی اعتنائی و علل و اسباب دیگر که پاره‌ئی را در ضمن مطالب اشاره کرده‌ایم، وبالجمله بسبب

ضبط نشدن قواعد مسلم و منظم چه اندازه فوائد مهم و نتایج سودمند را از دست داده‌ایم سهل است چه قدر خسارت و زیانهای جبران ناپذیر بر زبان و ادبیات و ملیت و کشور ما وارد گشته است.

تدوین قواعد زبان برای هر قومی چند نمره مهم و نتیجه مسلم دارد. از جمله اینکه زبان و ادبیات او را از نفوذ و تصرف بیگانگان حفظ میکند. دیگر اینکه وسیله سهولت تعلم و تعلیم زبان، و در نتیجه سبب رواج و پیشرفت سریع آن در کشورها و ملل و اقوام دیگر میگردد.

گمان میکنم دقت در اطراف همین قضیه برای تذکر و توجه ما باین حساب کافی و بسنده باشد که تا کنون چه مقدار سود از دست داده و چه اندازه زبان برده‌ایم. و این نتیجه درست در حکم عکس مستوی یا عکس نقیض قضیه است که بقول منطقی‌ها از لوازم، و بتعبیر اصولیان داخل در مفهوم مخالف آن قضیه است.

از زبانهای فارسی پیش از اسلام از قبیل زبان اوستائی و پهلوی که اکنون در جزو زبانهای زنده بشمار نمی‌روند گفتگو نمی‌کنیم. تنها بزبان فارسی بعد از اسلام تا عهد حاضر می‌پردازیم.

وقتی که تمام دوره هارا از ظهور اسلام تا حال حاضر از مد نظر بگذرانیم می‌بینیم که دانشمندان ما از قدیم تا کنون متأسفانه بیشتر سعی و کوشش خود را در زبانهای بیگانه صرف کرده، سهل است که پاره‌بی از کوته اندیشگان اصلاً زبان و ادبیات فارسی را خوار و بی مقدار شمرده‌اند.

دانشمندان حاضر بیشتر در زبانهای اروپائی کار میکنند. علمای قدیم تمام هم خود را در تدوین و تکمیل زبان و ادبیات عرب مبذول داشتند و بزبان فارسی چندان اعتنا نکردند. در صورتیکه اگر عشر آنهمه زحمت و رنج را برای قواعد فارسی متحمل شده بودند، صرف و نحو و معانی و بیان و لغت فارسی نیز بحد کمال میرسید.

شاید بگوئید همه آن علل و اسباب که برای تدوین قواعد زبان عربی فراهم و منتهی بداشتن کتب صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان کاملی شد که در السنه

زنده دنیا بی نظیر است ، برای زبان فارسی هیچگاه دست نداد زیرا زبان فارسی بعد از اسلام در هیچ دوره زبان مذهبی و علمی و از همه بالاتر زبان عمومی نشد که ملل مختلف بیاد گرفتن آن نیازمند باشند . و اگر برای زبان عربی هم این موجبات فراهم نشده بود هرگز باین پایه از کمال نمیرسید . زبانهای زنده دیگر از قبیل فرانسه و انگلیسی هم اگر در اثر استعمار یا علل دیگر در خارج حوزه اهل زبان رواج و شیوع نمی یافت ، دارای گرامر منظم باین وسعت که امروز دیده میشود نبود . اندک مایه توجهی که بقواعد زبان فارسی شده و مقدار کمی سرا پا نقص و عیب که از کتب لغت و صرف و اشتقاق برای زبان فارسی مدون گشته ، از برکت رواج این زبان در میان ملل غیر فارسی زبان از قبیل هندیها و ترکها بوده است . از این جهت می بینیم که بیشتر این کتابها در هندوستان و بخش کمی هم در ممالک ترکی زبان تألیف شده است (۱) .

میگویم راست است همه این موجبات در کار نبود اما دست کم چند سبب مهم از قبیل حفظ زبان و تسهیل آموزش و پیشرفت و نفوذ فارسی در ممالک غیر فارسی زبان و امثال این علل و اسباب ، پیوسته در کار و همه وقت موجود بوده و همین جهات کافی است که علاقه مندان بزبان و ادبیات را که اساس ملیت و قومیت است بتدوین قواعد و ادار ساخته باشد .

بعضی میگویند فارسی زبان علمی نیست . چرا نیست ؟ برای اینکه بدان

(۱) زبان فارسی بعد از اسلام از نیمه اول سده پنجم هجری یعنی زمان سلطان محمود غزنوی متوفی ۴۲۱ در هندوستان راه یافت و در برتو سعی بعضی سلسله های سلاطین بعد و همت و ذوق گویندگان و نویسندگان ایرانی که بآن سرزمین مهاجرت یافت و آمد میکردند بتدریج پیشرفت حاصل کرد تا جایی که دربار اکبر شاه و همایون شاه و بعضی پادشاهان دیگر هندوستان بزرگترین پناهگاه اهل ذوق و ادب فارسی گردید . در قرون اخیره روز بروز از نفوذ زبان فارسی در آن کشور کاسته شد تا بحال حاضر رسید که شرحش از هر حیث غم انگیز و ملال آور است .

از قرن هشتم هجری بنام هم زبان فارسی در مملکت عثمانی رواج گرفت تا جایی که در میان ترک زبانان شعرا و نویسندگان فارسی ظهور کردند و یک چند مراسلات رسمی در آن مملکت بزبان فارسی نوشته میشد .

توجه نداشته و در این زمینه کار نکرده و تحمل رنج و زحمت را بر خود هموار نساخته و در واقع نخواستند ایم که آنرا زبان علمی سازیم. فرق است میان نخواستن و نشدن. در این باره سخن بسیار است.

همین اندازه عرض میکنم که من در میان گذشتگان جماعتی را واقعاً در خور تمجید و ستایش میدانم که خواستند راه باز کنند و بعضی کتب علمی را بفارسی نوشتند. سردفتر آنها استاد ابوریحان بیرونی است متوفی ۴۴۰ هـ که کتاب التفهیم را بسال ۴۲۰ در هندسه و حساب و جبر و مقابله و هیئت و اسطرلاب و احکام نجوم بفارسی تصنیف کرد و برخی هم از وی پیروی کردند. معاصرش شیخ ابوعلی سینا متوفی ۴۲۷ هـ دانشنامه علائی را در منطق و حکمت بفارسی نوشت. ناصر خسرو متوفی ۴۸۱ هـ زادالمسافرین را در فلسفه و امام محمد غزالی ۴۵۰-۵۰۵ هـ کتاب کیمیای سعادت را که از کتب علم اخلاق توان شمرد بفارسی تألیف کردند. سید اسمعیل جرجانی متوفی ۵۳۱ هـ کتاب ذخیره خوارزمشاهی را که از ذخائر گرانبهای زبان فارسی است در سال ۵۰۴ هـ در فنون طب نوشت.

این دسته از بزرگان جاده را تا حدی هموار ساختند اما دیگران دنباله کار و فکر آنها را چنانکه باید نگرفتند و گرنه زبان فارسی باین فقر و تهیدستی که امروز تصور میشود نمی افتاد.

باری من بر آنم که اگر درست درباره این قضایا کنجکاو و موشکافی کنیم که چرا زبان فارسی دستخوش زبانهای بیگانه مخصوصاً زبان عربی گردید، چرا زبان و ادبیات فارسی دچار تنزل و انحطاط یا توقف بربک حال شد و باینکه پس از اسلام تاکنون چندبار فرصت بدست آمد و وسایل فراهم گردید چرا در مالک غیر فارسی زبان بسرعت زبان عربی پیشرفت پیدا نکرد، سهل است نفوذی را که بدست آورده بود کم کم از دست داد و میدهد و بالاخره چه شد که زبان و ادبیات فارسی باین روز سیاه افتاد که همه می بینیم و افسوس میخوریم؟ البته علل و اسباب بسیار دارد، اما یکی از علل عمده این قضایا همین است که دانشمندان ایرانی نسبت بزبان خود چنانکه باید و شاید توجه نکرده و بتدوین قواعد جامع و کامل کم استثنای آن نپرداخته اند.

قننه شوم ناهنجار مغول را که سرچشمه همه بدبختی های ما شده و مخصوصاً برای علوم و ادبیات ایرانی حکم سیل بنیان کن و طاعون جارف داشته است هم در این قضایا فراموش نباید کرد که واقعاً هر قدر در تاریخ ادبی و ملی خود بیشتر باریک میشویم عظمت این مصیبت و تأثیر آن در سراسر شوون سیاسی و اجتماعی و ادبی ما آشکارتر میشود.

نمونه بندهی قواعد صرف و نحو فارسی که باید مورد توجه و تحقیق قرار گیرد

قواعد و اصول يك زبان درست در حکم قوانین يك کشور است. از کشوری که قانون در آن حکمفرما نیست جز هرج و مرج چه انتظار باید داشت؟ همه این آشفتگی ها و هرج و مرجها که از دیرباز در زبان فارسی راه یافته و روز بروز رو با افزایش میرود بی شک در اثر اینست که دانشمندان ما چنانکه در بایست بوده قواعد زبان خود را ضبط و تدوین نکرده اند. (ضمناً عرض کنم از مختصات زبان فارسی اینست که قواعدش کم استثناء و نسبة بی عیب و نقص است) زبان فارسی در نتیجه این که قواعدش کاملاً مدوّن نگشته درست بشکل کشور بی صاحب نا منظم بی حد و مرزی درآمده است که هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو. الفاظ بیگانه عیناً مثل افراد خوش نشین بیگانه اند که مملکتی را اشغال کرده خودسر در آنجا زندگانی میکنند اگر این کلمات در تحت تصرف شعرا و نویسندگان و ادبا و دانشمندان باذوق درآیند و محل استعمالی بجا و بمورد و مسکنی مناسب بدانها داده شد (مثل کلمات عربی که امثال غزالی و سعدی در نشر و نظم آورده اند) و با الفاظ نژاده فارسی هم آهنگی داشت یا در اثر تصرف و استعمال سازگاری پیدا کرد و بالجمله اگر در تحت ضوابط و اصول مقرر زبان داخل شد عیناً مثل اینست که تذکره تابعیت گرفته و آداب و رسوم آن کشور را پذیرفته و در حکم افراد اصیل آن مملکت شده باشند.